

جهانی‌شدن و ارزشهای پُست مدرن*

رونالد اینگلهارت^۱

ترجمه محمود سلیمی

از مجموع شواهدی که روزبه‌روز بر حجم آنها افزوده می‌شود چنین برمی‌آید که در حال حاضر دگرگونی‌هایی بنیادین در دیدگاه‌های جهانی در شرف وقوع است. به نظر می‌رسد این دگرگونی‌ها حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جوامع دنیا را شکل تازه‌ای بخشیده‌اند. مهمترین اسناد و شواهد موجود در این رابطه، طی نظرسنجی‌های انجام‌شده پیرامون ارزشهای جهانی به دست آمده است. (WVS)^۲ تاکنون ارزشها و باورهای مردم بیش از شصت کشور دنیا، یعنی در حدود ۷۵ درصد جمعیت جهان را مورد بررسی قرار داده است. این نظرسنجی‌ها ارزشها و باورهای مردم پنج قاره جهان را طی سالهای ۱۹۸۱، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۵ مورد سنجش و ارزیابی قرار داده است. این بررسیها دامنه‌ای متنوع از جوامع دنیا را تحت پوشش قرار داده است؛ یعنی از جوامعی با

* R. Inglehart, "Globalization and Postmodern Values", The Center for Strategic and International Studies and the Massachusetts Institute of Technology, *The Washington Quarterly*, 2000, 23:1 pp.215-228.

۱. رونالد اینگلهارت استاد علوم سیاسی و مدیر برنامه مؤسسه تحقیقات اجتماعی در دانشگاه میشیگان است، و کتابهای انقلاب بی‌صدا: تحول ارزشها و شیوه‌های سیاسی در جوامع پیشرفته صنعتی و مدرنیزاسیون و پست مدرنیزاسیون: تحولات سیاسی، اقتصادی در ۴۳ کشور دنیا از تألیفات اوست.

2. World Values Surveys

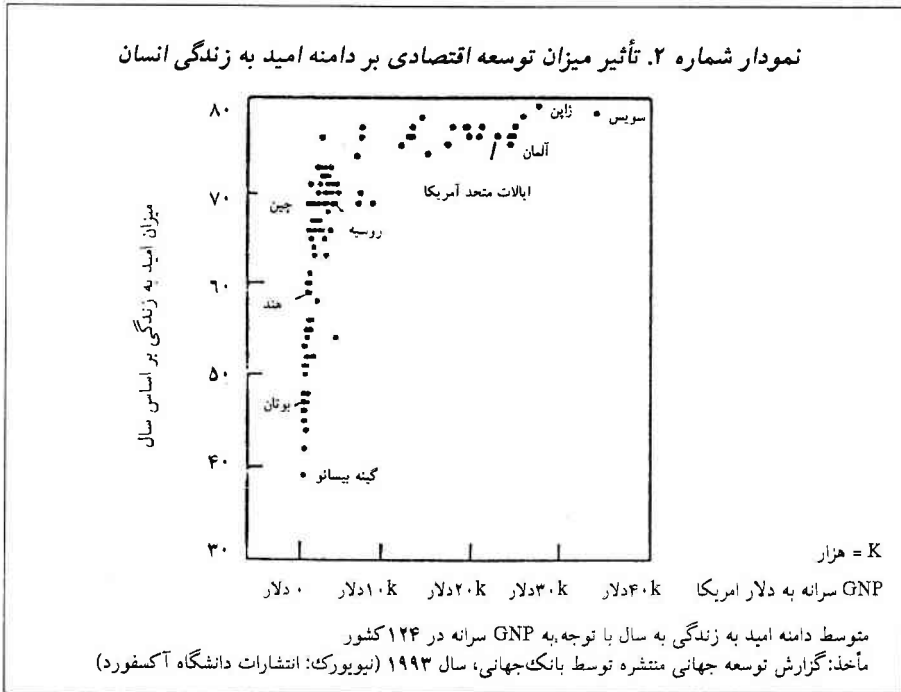
درآمد سرانه زیر ۳۰۰ دلار در سال تا جوامعی دارای درآمد سرانه معادل صد برابر این رقم و از دموکراسی‌های دیرپای^۱ دارای اقتصاد بازار تا دولتهای اقتدارگرای در حال گذار به سمت اقتصاد بازار، همه را در بر گرفته است. نتایج این تحقیق منحصر به فرد نشان می‌دهد که بین باورهای افراد یک جامعه از یک سو و ویژگیهای آن جامعه از سوی دیگر ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد. به‌عنوان مثال بین ارزشهای مردم جامعه و نرخ زادوولد در آن رابطه‌ای وجود دارد، و به همین ترتیب بین فرهنگ سیاسی جامعه و نهادهای دموکراتیک ارتباطی وجود دارد. نمودار شماره ۱ جوامعی را که در تازه‌ترین مراحل این تحقیق مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته‌اند نشان می‌دهد.



یافته‌های WVS حاکی از آن است که ارزشها و انگیزه‌ها در جوامع پیشرفته صنعتی، به‌گونه‌ای سیستماتیک تغییر می‌کند. چنین تحولی در ارزشها و انگیزه‌ها در واقع بازتاب تحولات تکنولوژیکی و اقتصادی است که امروزه احتمال مرگ و میر زودرس انسانها به سبب گرسنگی یا

1. long-established democracies

بیماری را به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش داده است. نمودار شماره ۲ حقیقتی شناخته شده اما بسیار حائز اهمیت را نشان می‌دهد و آن این است که هر زمان توسعه اقتصادی^۱ تحقق پیدا کند، دامنه امید به زندگی^۲ افراد نیز افزایش می‌یابد.



مثلاً امروزه متوسط دامنه امید به زندگی در فقیرترین کشورهای جهان چهل سال یا کمتر از چهل سال است. اما این میزان در کشورهای ثروتمندی نظیر ژاپن و سوئیس بالغ بر هشتاد سال است. البته رابطه میان توسعه اقتصادی و دامنه امید به زندگی رابطه‌ای منحنی شکل^۳ است (خطی نیست). هنگامی که درآمد یک کشور از سطح معیشتی^۴ فراتر رفته، و به چند هزار دلار در سال افزایش می‌یابد، با افزایش قابل ملاحظه‌ای در دامنه امید به زندگی مردم آن کشور نیز مواجه

1. economic development

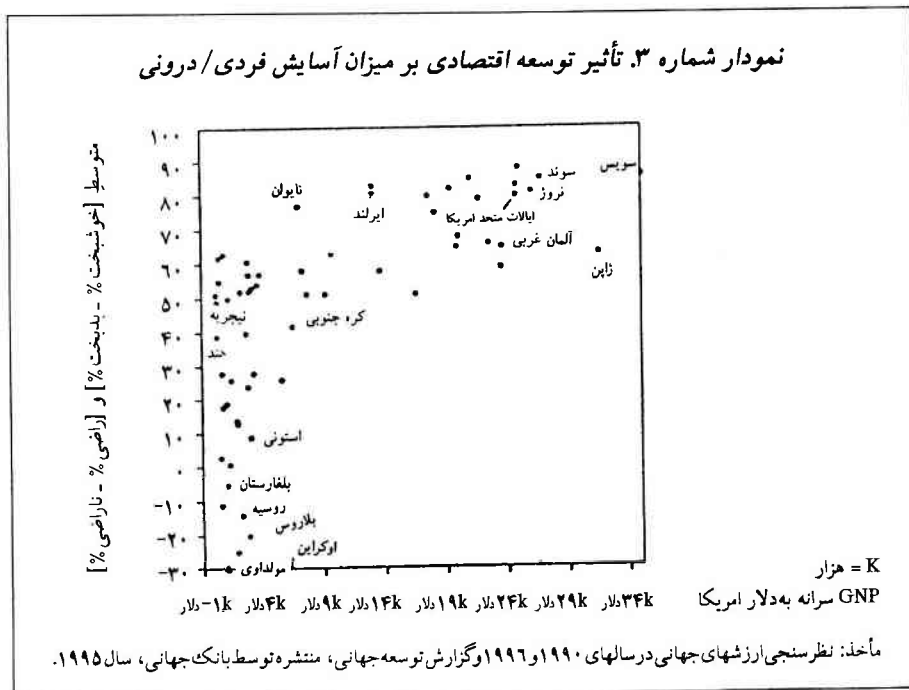
2. life expectancy

3. curvilinear

4. subsistence level

می شویم؛ اما هنگامی که به رده کشورهای پیشرفته صنعتی^۱ (دارای درآمدهای قابل توجه) می رسیم، تفاوت چندانی در دامنه امید به زندگی مردم این کشورها مشاهده نمی کنیم. به عنوان نمونه کشور آلمان با وجود این که از درآمد متوسطی معادل دو برابر درآمد ایرلند برخوردار است، دامنه امید به زندگی افراد در آن از کشور ایرلند بالاتر نیست. این امر حاکی از آن است که، اگرچه رشد اقتصادی و صنعتی شدن منافع قابل توجهی برای ادامه زندگی انسانها به ارمغان می آورد اما آنگاه که از میزان معینی فراتر می رود، منافع مزبور روبه کاهش می گذارد.

نمودار شماره ۳ حقیقت مهمی را نمایان می سازد. البته این حقیقت نیز تا زمانی که WVS میزان رضایتمندی از زندگی^۲ و سعادتمندی^۳ افراد را در سراسر جهان مورد ارزیابی قرار نداده بود، بر کسی آشکار نبود و آن این که، بین سعادتمندی انسانها و توسعه اقتصادی نیز رابطه ای نزدیک وجود دارد. البته در این جا نیز رابطه از نوع منحنی شکل است.



1. advanced industrial societies

2. life satisfaction

3. happiness

زمانی که اقتصاد کشوری (مثلاً هند و نیجریه) از سطح اقتصاد معیشتی فراتر رفته و به سمت اقتصادی پیشرفته و صنعتی گام بر می‌دارد، نسبت افرادی که در آن کشور از زندگی خویش احساس رضایت کرده و خود را خوشبخت می‌دانند، به میزان قابل توجهی افزایش می‌یابد. اما در این جا نیز، وقتی سطح پیشرفت از میزان معینی فراتر می‌رود (نظیر وضعیت کنونی کره جنوبی و ایرلند)، منحنی یکنواخت می‌شود (از حرکت صعودی باز می‌ایستد). اکنون جوامع پیشرفته صنعتی از این میزان معین فراتر رفته‌اند، به گونه‌ای که در عمل هیچ رابطه‌ای بین سطح درآمد و میزان رفاه و آسایش تصویری/ذهنی آنها وجود ندارد. مثلاً در اینجا نیز، ایرلند (با سطح درآمدی کمتر از آلمان)، از این لحاظ در رتبه بالاتری قرار دارد.

همان‌گونه که انتظار می‌رود، افزایش سطح درآمد افزایش میزان رضایتمندی از زندگی و سعادت‌مندی افراد را به همراه دارد کما اینکه مردم جوامع ثروتمند سعادت‌مندتر از مردم جوامع فقیر هستند. همبستگی بین این دو متغیر در مجموع قوی است (۰/۶۸) اما هنگامی که از سطح معینی فراتر می‌رویم، منحنی یکنواخت می‌شود. بدین معنا که، وقتی از جوامع دارای درآمد پایین به سمت جوامع دارای درآمد بالا حرکت می‌کنیم، افزایش قابل ملاحظه‌ای در میزان آسایش فردی/درونی مشاهده می‌کنیم اما هنگامی که میزان درآمد به مرز ده هزار دلار می‌رسد، این افزایش درآمد، تأثیر قابل ملاحظه خود را از دست می‌دهد. در واقع فراتر از این نقطه معین، عملاً هیچ رابطه‌ای بین آسایش فردی و سطح درآمد وجود ندارد. با وجود اینکه آلمانی‌ها دو برابر ثروتمندتر از ایرلندی‌ها هستند، ایرلندی‌ها سعادت‌مندترند. همچنین با وجود اینکه ژاپنی‌ها سه برابر ثروتمندتر از تایوانی‌ها هستند، این دو کشور به یک میزان از سعادت‌مندی برخوردارند.

با در نظر گرفتن رابطه بین توسعه اقتصادی و میزان آسایش فردی به یافته مهم دیگری می‌توان دست یافت: حکومت کمونیستی (شوروی سابق) هزینه‌های هنگفتی - نه تنها به صورت مادی، بلکه از لحاظ سعادت‌مندی انسانی متحمل شد. نمودار شماره ۳ این نکته حائز اهمیت را نشان داده است: پایین‌ترین سطح آسایش فردی طی دهه ۱۹۹۰، نه در فقیرترین کشورهای دنیا نظیر هند و نیجریه، بلکه در جوامع کمونیستی سابق (یعنی کشورهای خلف شوروی سابق نظیر مولداوی، بلاروس، اوکراین) مشاهده می‌شود.

در نمودار شماره ۳ نیجریه و هند جزو فقیرترین کشورها محسوب می‌شوند و در مقایسه با هر جامعه پیشرفته صنعتی موجود در نمودار از سطح آسایش فردی پایین‌تری برخوردارند اما همان‌طور که نمودار نشان می‌دهد، کشورهای کمونیستی سابق در این میان، حتی تجربه فوق‌العاده ناموفق‌تری را ارائه می‌دهند. مردم این کشورها در مقایسه با سایر جوامع و حتی کشورهای فقیرتر از خودشان، از میزان سعادت‌مندی بسیار ناچیزی برخوردارند. این مسئله به‌ویژه در مورد کشورهای جانشین اتحاد شوروی سابق صدق می‌کند.

به عنوان مثال هند کشوری است با درآمد پایین و رتبه‌ای تقریباً پایین‌تر از رتبه تمام کشورهای پیشرفته صنعتی، که روی شاخص آسایش فردی نمودار، در حدود رقم ۳۰ قرار دارد. اما کشورهای اتحاد شوروی سابق، با اینکه از سطح درآمدی معادل ۳ یا ۴ برابر درآمد هند برخوردارند، در مرتبه‌ای پایین‌تر از آن قرار گرفته‌اند. حتی مردم استونی (کشوری که در میان کشورهای جانشین شوروی سابق در بالاترین رتبه قرار دارد) از میزان سعادت‌مندی کمتری نسبت به مردم هند برخوردارند. در این رابطه همان‌گونه که نمودار نشان می‌دهد میزان آسایش فردی در سایر کشورها نظیر روسیه، بلاروس، بلغارستان و اوکراین به صورتی باورنکردنی پایین است. در این شاخص همه کشورهای مزبور در زیر صفر قرار دارند و معنای آن این است که اکثریت افراد این جوامع در مجموع خود را ناشاد و ناراضی از زندگی می‌پندارند. پیش از سال ۱۹۹۰ احساس آسایش فردی در روسیه در سطحی فوق‌العاده پایین قرار داشت، اما میزان رضایت‌مندی و سعادت‌مندی از هنگام فروپاشی نظام کمونیستی شوروی، از آن حد نیز پایین‌تر رفته، به گونه‌ای که میزان آسایش فردی نه تنها در این کشور بلکه در بلاروس و اوکراین، پایین‌ترین سطوح آسایش فردی ممکن را نشان می‌دهد.

کاهش چشمگیر میزان احساس آسایش فردی در کشورهای اتحاد شوروی سابق، پیامدهای مخربی برای این کشورها به ارمغان می‌آورد. به طوری که در زیر خواهیم دید، ظاهراً میان بقای نهادهای دموکراتیک^۱ در یک کشور و بالابودن سطح احساس آسایش فردی رابطه‌ای منطقی وجود دارد.

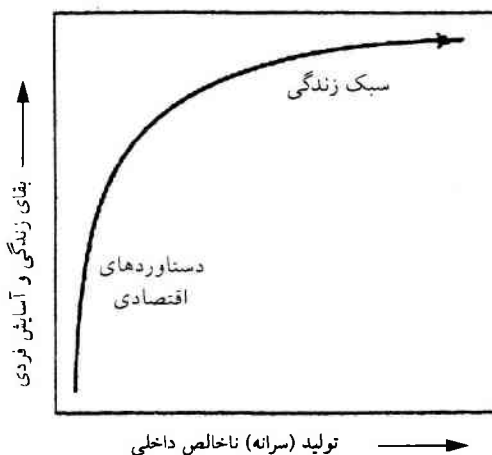
1. democratic institutions

چنین به نظر می‌رسد که توسعه اقتصادی در مراحل اولیه خود بازده یا منافع قابل توجهی برای انسان در بردارد. این منافع نه تنها شامل افزایش میزان امید به زندگی بلکه شامل افزایش سعادت‌مندی انسانی نیز می‌شود. اما هنگامی که توسعه اقتصادی از حد معینی (به‌طور تخمینی، سطح فعلی در ایرلند) فراتر می‌رود دیگر تأثیر چندانی بر میزان منافع نداشته و در واقع سیر صعودی متوقف می‌شود. در این زمینه حتی در میان کشورهای پیشرفته صنعتی هنوز تفاوت‌های فراوانی به چشم می‌خورد (مثلاً کشورهای اسکاندیناوی در مرتبه‌ای بسیار بالاتر از آلمان و ژاپن قرار دارند)، لکن به نظر می‌رسد چنین تفاوتی بیش از هر چیز منعکس‌کننده شیوه زندگی در هر یک از کشورها باشد تا الزامات اقتصادی. توسعه اقتصادی در نهایت به نقطه بازده نزولی خواهد رسید که از آن پس دیگر تأثیر چندانی بر دامنه امید به زندگی و سعادت‌مندی انسانها ندارد. این پدیده به تحولاتی تدریجی اما بنیادین در اهداف و ارزشهای عمده افراد جوامع پیشرفته صنعتی منتهی می‌شود.

به نظر می‌رسد توسعه اقتصادی در گامهای نخست خود، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر میزان آسایش فردی داشته باشد. گذار از وضعیت گرسنگی رنج‌آور یا مرگبار^۱ به یک زندگی منصفانه آسوده تغییر چشمگیری ایجاد می‌کند. لکن فراتر از سطحی مشخص، نتایج و منافع فردی/درونی توسعه اقتصادی قطع می‌شود. پرتغال و کره جنوبی اکنون به آستانه چنین وضعیتی نزدیک می‌شوند. انگلستان و ایالات متحده چند دهه پیش این وضعیت را پشت سر گذاردند. جوامعی که توسعه اقتصادی در آنها از این سطح معین فراتر رود، ارزشهای اساسی آنها نیز بتدریج از نسلی به نسل دیگر^۲ دستخوش تحول می‌شود. نمودار شماره ۴ چگونگی این رخداد را نشان داده است. جوامعی که در قسمتهای اولیه منحنی قرار گرفته‌اند، به هر قیمت ممکن بر رشد اقتصادی تأکید می‌ورزند اما زمانی که آنها به میزان معینی از رشد دست می‌یابند، از آن پس توجه اصلی آنها به علایق مرتبط با کیفیت زندگی همچون حفاظت از محیط زیست^۳ و شیوه زندگی^۴ معطوف می‌شود.

1. starvation 2. a gradual intergenerational shift in basic values
3. environmental protection 4. lifestyle

نمودار شماره ۴. توسعه اقتصادی منتهی به تغییر در استراتژیهای بقای زندگی می شود



بیشتر انسانها در طول تاریخ بشری، همواره نسبت به ادامه حیات خویش نامطمئن بوده اند. سطح زندگی بسیاری از مردم دنیا، حتی در دنیای امروز، چندان از حد معیشتی فراتر نبوده، و قحطی و گرسنگی هنوز واقعیتی ممکن و شدنی است.

لکن معجزات اقتصادی دوران پس از جنگ به همراه شکل‌گیری دولت رفاه یا بهزیستی در جوامع پیشرفته صنعتی چون امریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن وضعیت جدیدی برای شهروندان این کشورها به ارمغان آورده است. در جوامع پیشرفته صنعتی، بندرت کسی از گرسنگی مفرط رنج می‌برد، یا احتمالاً می‌میرد. بخش رو به افزایشی از جمعیت کشورهای مزبور بقای زندگی را واقعیتی مفروض و انکارناپذیر می‌دانند. اگرچه آنها بازهم به دنبال استاندارد زندگی مادی بالاتری هستند، آن (بقای زندگی) را به عنوان حقی حتمی دانسته و بیش از پیش بر کیفیت (مطلوب‌تر) زندگی تأکید می‌ورزند. اگرچه هنوز رشد اقتصادی در این جوامع از مطلوبیت برخوردار است، هنگامی که بین رشد اقتصادی و حفاظت از محیط زیست تقابل به وجود می‌آید، بسیاری از مردم خواستار اولویت‌بخشی به مسئله حفاظت از محیط زیست هستند.

در سال ۱۹۷۷ بررسی یک جنبه از این تحولات فرهنگی را شروع کردم. در آن زمان فرضیه من آن بود که در اروپای غربی نسل پس از جنگ اولیتهای ارزشی متفاوتی با نسل پیش از جنگ خواهد داشت زیرا نسل پس از جنگ تحت شرایط تکوینی بسیار مطمئن تری پرورش یافته است. به عبارت دیگر نسلهایی که تجربه جنگهای جهانی اول و دوم و رکود بزرگ اقتصادی^۱ غرب را از سر گذرانده‌اند، امنیت اقتصادی و مادی را اولویت ارزشی اصلی خود می‌دانند در حالی که نسلهای پس از جنگ یعنی نسلهای جوانتر، خود-ابرازی^۲ و کیفیت (بهینه) زندگی^۳ را در صدر اولیتهای ارزشی خویش قرار می‌دهند. در اینجا دو فرضیه اصلی جهت تحقیق ما را مشخص کرد:

۱. فرضیه کمبود^۴: شرایط اجتماعی-اقتصادی تعیین‌کننده اولیتهای ارزشی فرد در زندگی است بدین معنا که بالاترین ارزش فردی بر چیزهایی قرار می‌گیرد که بالنسبه کمیابند.

۲. فرضیه اجتماعی‌شدن^۵: رابطه بین شرایط اقتصادی-اجتماعی و اولیتهای ارزشی رابطه‌ای بسرعت قابل تطبیق نیست؛ اولیتهای ارزشی اصلی فرد را شرایط حاکم بر دوران پیش از بلوغ فرد تعیین می‌کند و فاصله زمانی بزرگی در این کار دخیل است.

بنا بر فرضیه کمبود، توسعه اقتصادی اخیر از اهمیت بسزایی برخوردار است^۶. در فاصله زمانی پس از جنگ جهانی دوم، سطوح درآمدهای حقیقی یا در واقع قدرت خرید شهروندان کشورهای پیشرفته صنعتی به میزانی بسیار بالاتر از هر زمان دیگر در تاریخ افزایش یافت. افزایش قابل توجه درآمد همراه با شکل‌گیری دولت رفاه در این کشورها، موقعیت تاریخی بی‌سابقه‌ای را برای آنها به ارمغان آورده است: اکنون، گرسنگی و عدم تأمین اقتصادی گریبانگیر

1. Great Depression

۲. self-expression، خود-ابرازی یا ابراز خود به این معناست که فرد احساسات، عقاید، شخصیت و مکنونات خود را به شیوه‌هایی گوناگون مثلاً به وسیله موسیقی، خوانندگی، نقاشی یا ابزارهای دیگر مطرح سازد. جوهره ارزشهای پست مدرن در واقع همین فردگرایی ابرازی است. خود-ابرازی به عبارت ساده مطرح ساختن خود است که البته پس از رسیدن به سطح اقتصادی خاصی در فرد به وجود می‌آید.

3. quality of life

4. scarcity hypothesis

5. socialization hypothesis

۶. توسعه اقتصادی شرایط اقتصادی-اجتماعی جدیدی را فراهم ساخته که کم‌کم فرد را از احساس کمبود اقتصادی رهانیده است و لذا ارزشهای وی را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

اکثریت مردم این کشورها نیست. این شرایط باعث ایجاد تغییراتی تدریجی در اولویتهای مردم این کشورها گردیده است، به گونه‌ای که اکنون نیاز به خود-ابرازی، تعلق به اجتماع و ایفای نقش مشارکتی در جامعه، از اولویت بیشتری نزد آنان برخوردار است. رونق اقتصادی^۱ در بلندمدت به گسترش ارزشهای فرامادی^۲ می‌گراید و رکود اقتصادی^۳ دارای تأثیراتی متضاد است.^۴

اما رابطه بین وضعیت اقتصادی و گسترش ارزشهای پست ماتریالیستی، رابطه‌ای خطی نیست. ارزشهای پست ماتریالیستی تنها بیانگر وضعیت اقتصادی فرد نیستند بلکه احساس ایمنی فرد را نیز نمایان می‌سازند (احساس امنیت فرد نیز صرفاً به عوامل اقتصادی باز نمی‌گردد). اگرچه ثروتمندان احساس امنیت بیشتری نسبت به فقرا دارند، بستر فرهنگی و نهادهای رفاه اجتماعی که فرد در آن پرورش می‌یابد نیز در ایجاد احساس ایمنی فرد مؤثر است. براین اساس، باید فرضیه کمبود و فرضیه اجتماعی شدن را با هم جمع کرده و آنها را در کنار هم قرار داد؛ فرضیه اجتماعی شدن متضمن این معناست که ساختار اصلی شخصیت فرد پیش از سن بزرگسالی شکل می‌گیرد و از این برهه سنی به بعد تغییرات نسبتاً کمی در شخصیت فرد ایجاد می‌شود.

با قراردادن این دو فرضیه در کنار هم، مجموعه‌ای از پیش‌بینی‌ها پیرامون تغییر ارزشهای فردی به وجود می‌آید. در حالی که فرضیه کمبود به این معنا اشاره دارد که رفاه باعث گسترش ارزشهای پست ماتریالیستی می‌شود، فرضیه اجتماعی شدن بر آن است که هیچکدام از تحولات ارزشی، اعم از فردی و اجتماعی، هرگز یک شبه و بسرعت رخ نمی‌دهند. تحول بنیادین در ارزشهای جامعه، عمدتاً زمانی رخ می‌دهد که گروه‌های هم سن و سال جوانتر در ترکیب جمعیت بزرگسال جامعه، جایگزین گروه‌های مسن‌تر شوند. در نتیجه، پس از یک دوره طولانی اقتصاد در حال رونق و ایمنی مادی (فیزیکی)، قاعدتاً باید شاهد تفاوت‌هایی بین اولویتهای ارزشی گروه‌های جوان و مسن باشیم؛ این اولویتهای از طریق تجربیاتی متفاوت طی سنین تکوینی^۵ گروه‌های مزبور شکل گرفته‌اند.

1. economic prosperity

2. postmaterialist values

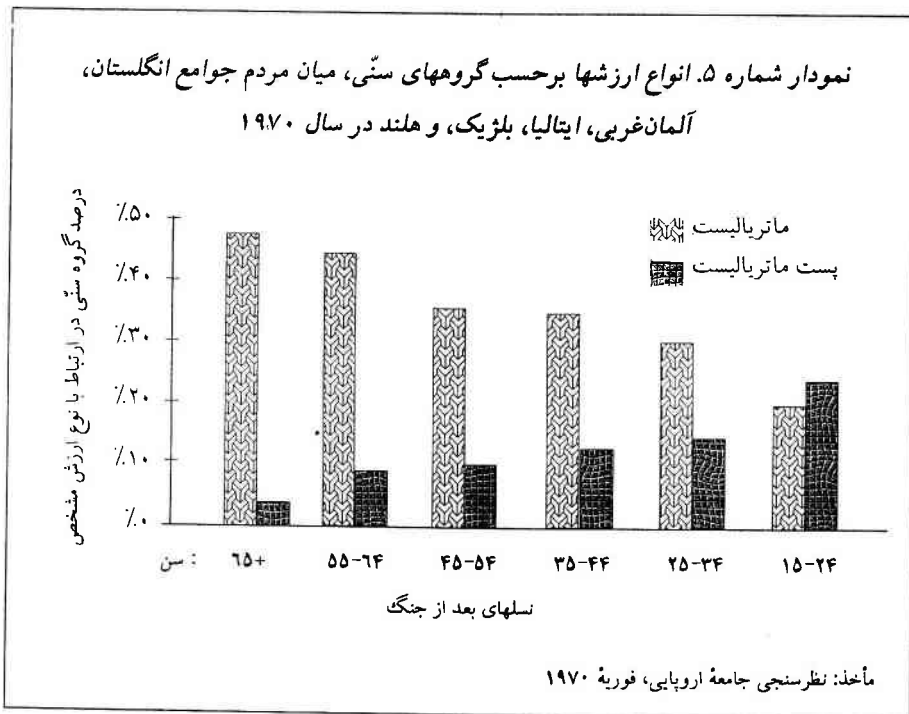
3. economic decline

۴. ارزشهای مادی را در میان افراد گسترش می‌دهد. م.

5. formative years

این فرضیه نخستین بار طی تحقیقاتی که در سال ۱۹۷۰ با انتخاب نمونه‌های شاخص همه جمعیت کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا، هلند و بلژیک به عمل آمد، مورد آزمون قرار گرفت. از میان موارد مطرح‌شده، مصاحبه‌شوندگان اهدافی را در مدنظر قرار می‌دادند که نزد آنها از بیشترین اهمیت برخوردار بود. در یک طرف کسانی قرار داشتند که امنیت مادی و اقتصادی را انتخاب می‌کردند و در طرف دیگر عده‌ای، خود-ابرازی و کیفیت غیرمادی زندگی^۱ را به عنوان مهمترین اهداف در نظر می‌گرفتند.

نمودار شماره ۵ نتایج این بررسیها را نشان می‌دهد. مطابق فرضیه فوق تفاوت‌های فاحشی بین ارزشهای نسل‌های جوان و کهنسال مشاهده می‌شود.



1. nonmaterial quality of life

از میان مسن‌ترین گروه‌های سنی در نمودار، اکثریت قابل توجهی ماتریالیست هستند به این معنا که آنها اولویت اصلی خود را آسایش مادی و اقتصادی قرار داده‌اند که البته تعداد آنها به نسبت ۱۴ به ۱ از پست ماتریالیست‌ها بیشتر است. اما هر چه که از گروه‌های سنی مسن به سمت گروه‌های جوان پیش می‌رویم نسبت ماتریالیست‌ها کاهش یافته و به نسبت پست ماتریالیست‌ها افزوده می‌شود. تعداد پست ماتریالیست‌ها در میان نسل‌های پس از جنگ بیش از ماتریالیست‌ها است.^۱

ما این یافته‌ها را ناشی از یک "تحول ارزشی از نسلی به نسل دیگر"^۲ تفسیر کردیم.^۳ از بُعد نظری، چرخه حیات^۴ ارزش‌های فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این‌جا نیز می‌توان تفاوت‌های ارزشی میان سنین مختلف را به سادگی بازتاب این اثرات دانست، بدین معنا که هر چه گروه‌های جوان طی چرخه حیات مسن‌تر می‌شوند، آنها نیز به مانند کهنسالان ماتریالیست می‌شوند. اما از بُعد عملی، هنگامی که این گروه‌های سنی مربوط را در بیش از ربع قرن گذشته مورد بررسی قرار دادیم، دریافتیم که برخلاف این قاعده هر چه گروه‌های جوان مسن‌تر شده‌اند، ماتریالیست‌تر نشده‌اند. اکنون "یک تحول ارزشی از نسلی به نسل دیگر" در حال رخ دادن است. همان‌گونه که پیش‌بینی شده بود، در حال حاضر در بسیاری از جوامع نسبت پست ماتریالیست‌ها به ماتریالیست‌ها به طرز قابل توجه افزایش یافته است. نمودار شماره ۶ تحولاتی را که از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۴ در ایالات متحد و هفت کشور غربی دیگر رخ داده است نشان می‌دهد. اطلاعاتی که ما از این جوامع به دست آورده‌ایم، فاصله زمانی طولانی‌ای را دربرمی‌گیرد (تنها به دوره‌های خاصی مربوط نمی‌شود). ما اکنون نظیر چنین تحولاتی را در کشور ژاپن شاهد هستیم.

۱. مقصود از ماتریالیست و پست ماتریالیست، همانگونه که در متن اشاره شده، تنها گرایش‌های ارزشی افراد است به این معنی که فرد در زندگی خود اقتصاد و مسایل مادی را در اولویت قرار داده، بهای بیشتری به آنها می‌دهد، یا برای مسایل غیر مادی و فرهنگی ارزش بیشتری قابل است.

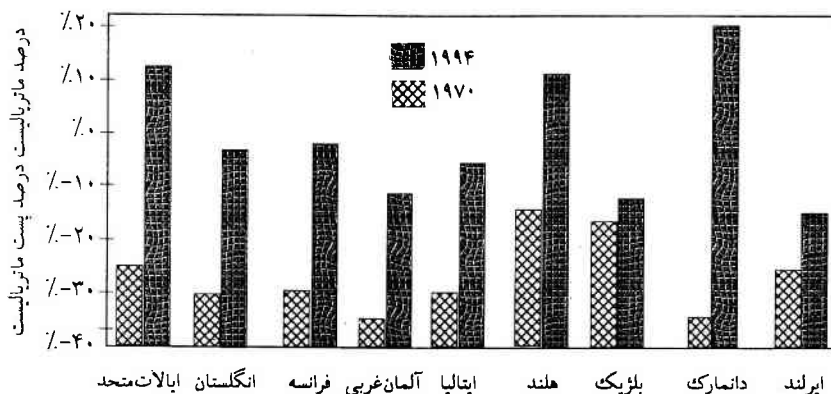
2. an intergenerational value shift

۳. تفاوت میان ارزش‌های جوانان و کهنسالان از این حقیقت ناشی می‌شود که اصولاً ارزش‌ها از نسلی به نسل دیگر تغییر می‌کنند.

4. life-cycle effects

نمودار شماره ۶. تحول در جهت‌گرایی به ارزشهای پست ماتریالیستی

میان‌تَه جامعه غربی ۱۹۷۰-۱۹۹۴



مأخذ: نظرسنجی جامعه اروپایی، فوریه ۱۹۷۰ و پاییز ۱۹۹۴ و بررسی انتخابات سراسری امریکا از ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۲.

اکنون جوامع پیشرفته صنعتی در حال گذار از ارزشهای مدرن^۱ به ارزشهای پست مدرن^۲ هستند و گذار آنها از ارزشهای ماتریالیستی به پست ماتریالیستی تنها بخشی از این تحول بسیار گسترده‌تر به شمار می‌رود. ارزشهای پست مدرن در بسیاری از جوامع در حال توسعه ناشناخته‌اند؛ این جوامع هنوز در حال گذار از ارزشهای سنتی به ارزشهای مدرن هستند. ارزشهای سنتی و مدرن هر دو به واسطهٔ عامل کمبود اقتصادی^۳ شکل گرفته‌اند. این ارزشها حتی تا چندی پیش در تقریباً تمام مناطق دنیا شایع بودند. اما در طول چند دههٔ گذشته، مجموعهٔ جدیدی از ارزشهای پست مدرن، هنجارهای^۴ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و... کشورهای ثروتمند دنیا را دگرگون ساخته است. شکل‌گیری این ارزشهای جدید بیانگر شرایط امنیت اقتصادی است.^۵ اگر فرد طی مراحل تکوینی و رشد زندگی، در مورد ادامه حیات و بقای خویش

1. modern values

2. postmodern values

3. economic scarcity

4. norms

۵. همان‌گونه که کمبودهای اقتصادی عامل شکل‌گیری ارزشهای سنتی و مدرن به شمار می‌رود، امنیت اقتصادی نیز بستر مناسب شکل‌گیری ارزشهای پست مدرن به حساب می‌آید.

اطمینان حاصل کند، این احساس تأثیر تقریباً همه جانبه‌ای بر دیدگاههای فرد نسبت به جهان برجای خواهد گذارد.

در دنیای سیاست، احساس عدم ایمنی^۱ باعث بیگانه‌هراسی^۲، نیاز به رهبران قاطع و مقتدر و تسلیم به اقتدار حکومتی می‌گردد. از این رو است که بسیاری از کشورهای دنیا با وقوع رکود بزرگ اقتصادی، به سمت سیاست اقتدارگرایانه و بیگانه‌هراسانه^۳ روی آوردند. احساس ایمنی در جهت مقابل اثری معکوس بر جای می‌گذارد. ارزشهای پست مدرن به جای تسلیم به اقتدار، بر خود-ابرازی تأکید می‌ورزند. آنها در برابر گروههای مختلف رواداری^۴ نشان می‌دهند. تنوعات فرهنگی و مقوله‌های عجیب و غریب (از نقطه نظر پست مدرنیستی)، نه به مثابه پدیده‌هایی تهدیدکننده، بلکه جالب و هیجان‌انگیز، پنداشته می‌شوند.

نگرش اقتصادی جوامع صنعتی پیشرفته، بیش از هر چیز، بر رشد و دستاوردهای اقتصادی تکیه می‌کرد پنداشته اما ارزشهای پست مدرن، در تقابل میان اهداف فرهنگی و اقتصادی، موضوعات فرهنگی و مسائلی همچون حفاظت از محیط‌زیست را بر رشد بالای اقتصادی ترجیح می‌دهد. دو نهاد عمده، شکل‌گیری جامعه صنعتی مدرن را امکان‌پذیر ساخت: خط تولید انبوه کالا^۵ و سازمانهای بوروکراتیک^۶. این نهادها با استفاده از رویه‌های یکنواخت و کنترل‌شده از سوی مرکز^۷، شمار زیادی از فرآورده‌ها و نیروهای کار را وارد جریان تولید ساختند. اگرچه آنها از کارایی زیادی برخوردار بودند، اما به شدت از آزادی عمل فرد - یعنی مسئله‌ای که روزبه‌روز بر اهمیت آن در جوامع پیشرفته صنعتی افزوده می‌شود - کاستند. در نتیجه، نهادهای بوروکراتیک سلسله مراتبی و تحت کنترل مرکزی^۸ از مقبولیت چندانی در جوامع پست مدرن^۹ برخوردار نیستند.

در جوامع صنعتی اولیه و همچنین جوامع سنتی، نقش زنان تنها در به دنیا آوردن و پرورش فرزند، یعنی دو وظیفه ضروری برای بقای جامعه - در شرایطی که میزان مرگ‌ومیر کودکان^{۱۰} بالا

- | | | | |
|--|-------------------------------|---------------|-----------------------|
| 1. insecurity | 2. xenophobia | 3. xenophobic | 4. tolerance |
| 5. mass production assembly line | 6. bureaucratic organizations | | |
| 7. centrally controlled standardized routines | | | |
| 8. hierararchical centrally controlled bureaucratic institutions | | | 9. postmodern society |
| 10. high infant mortality | | | |

و دامنه امید افراد به زندگی بسیار کم بود - خلاصه می‌شد. معمولاً یک زن پس از آن که چهار یا پنج فرزند - مورد نیاز برای جایگزینی جمعیت - به دنیا آورده و آنها را بزرگ می‌کرد، تقریباً به اواخر دامنه عمر خود نزدیک می‌شد. در چنین جوامعی هنجارهای جنسی^۱ شدیداً در راستای تولیدمثل بیشتر و البته در چارچوب تشکیل خانواده‌های زن و شوهری^۲، قرار داشتند. امروزه جامعه پست مدرن به هنجارهای جنسی جدیدی روی آورده است، چراکه در حال حاضر میزان مرگ و میر کودکان به مراتب کاهش یافته و دامنه امید به زندگی نیز در سطح قابل توجهی افزایش یافته است. هنجارهای جنسی پست مدرن حق انتخاب افراد را... گسترده‌تر کرده و امکان خود-آبرازی بیشتری در این زمینه به افراد می‌دهد.

امروزه گرایش‌های دینی [در غرب] نیز در حال تغییر است. از جمله نیازهای مهم روانشناختی مردم جوامع معیشتی، احساس نیاز آنها به الگویی مطلق و قدرتی فائقه و مصون از خطا بود که در فضای نامطمئن حاکم بر این جوامع به آنها اطمینان خاطر دهد امور در نهایت به خیر خواهد انجامید. ایجاد اطمینان خاطر در افراد، تحت شرایط نامطمئن یکی از مهمترین کارکردهای دین به شمار می‌رود. عدم آسایش جسمی و اقتصادی این نیاز را در افراد شدت می‌بخشد. در حقیقت احساس خطر جسمی در فرد، اعتقاد به قدرتی فائقه را ایجاد می‌کند. اما امروزه عواملی چون صلح^۳، رفاه^۴ و دولت‌بهریستی^۵، احساس اطمینان خاطر بی‌سابقه‌ای در فرد در مورد ادامه حیاتش به وجود آورده است. این عوامل در جامعه کنونی از نقش سنتی دین به عنوان تأمین‌کننده اطمینان خاطر اینچنین کاسته‌اند. جهان‌بینی پست مدرن^۶ متضمن کاهش مقبولیت هنجارهای غیرقابل انعطاف دینی^۷ در مسائلی چون ... تولیدمثل^۸ و همچنین کاهش نیاز انسان به احکام مطلق^۹ است. با وجود این، جهان‌بینی پست مدرن نه تنها از دلمشغولی‌های معنوی^{۱۰} انسان نکاسته بلکه بر نگرانیهای انسان پیرامون معنا و غایت حیات افزوده است. از این رو،

1. sexual norm

۲. two-parent heterosexual family، جوامع پست مدرن شاهد شکل‌گیری اشکال جدیدی از خانواده‌ها هستند.

3. peace 4. prosperity 5. welfare state 6. postmodern world view

7. religious norms 8. reproduction 9. absolute rules 10. spiritual concerns

درست است که سازمانهای رسمی دینی در اکثر جوامع پیشرفته صنعتی رو به زوال گذارده‌اند، اما چنین چیزی هرگز به معنای زوال علائق معنوی انسان نیست. آنچه اکنون شاهد آن هستیم در حقیقت سوگیری جدید^۱ علائق مزبور است.

تحول پست مدرن در نگرشهای جهانی موجب پیدایش طیف گسترده‌ای از جنبشهای جدید اجتماعی^۲ شده که جنبش زیست محیط‌گرا^۳، جنبش زنان، و ظهور هنجارهای جدید در عرصه تنوع فرهنگی و همچنین مقبولیت هر چه بیشتر اشکال نوین زندگی انسان از جمله دیگر پیامدهای اجتماعی چنین تحولی به حساب می‌آید. از زمان شروع تاریخ مدون تا به حال، زنان، تقریباً در تمام جوامع دنیا، دارای نقشی کاملاً متفاوت با نقش مردان بوده‌اند. اما اکنون، چنین تفاوتی در جوامع پیشرفته صنعتی دنیا در حال از میان رفتن است. مشروعیت اقتدار حاکمه روزه‌روز بیشتر مورد تردید قرار می‌گیرد (پیامد سیاسی). پیامد این امر آن است که مثلاً در امریکا در اواسط دهه ۱۹۹۰، به‌رغم اینکه شاخصهای معمولی اقتصادی نشان از عملکرد بسیار درست دولت می‌دادند، اطمینان مردم به دولت امریکا در این برهه کاهش یافت. البته چنین چیزی هرگز به معنای بی‌تفاوتی سیاسی^۴ مردم نبود. با وجود اینکه وفاداریهای حزبی و شمار رأی‌دهندگان در انتخابات کاهش یافته بود، شمار مردمی که در اعتراضات، تظاهرات سیاسی و اعتصابات شرکت می‌کردند، بی‌سابقه بود. احزاب سیاسی توانایی خود را در کشاندن مردم به صحنه انتخابات از دست داده بودند اما اقدامات سیاسی مردم علیه نخبگان همچنان رو به افزایش بود.

تغییر در ارزشها، نرخ رشد اقتصادی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. تحولی که اروپا در ارزشهای غالب خود به وجود آورد، - یعنی ظهور اخلاق پروتستانی^۵ - سهم به‌سزایی در پیدایش نظام سرمایه‌داری داشت، ضمن این که زمینه لازم را برای تحقق انقلاب صنعتی در اروپا

۱. redirection، پست مدرنیسم درون مایه‌ای سکولار دارد به این معنا که اهمیت و جایگاه دین و سازمانهای دینی روز به روز کم‌تر می‌شود اما البته پست مدرنیسم تجربیات معنوی را پذیرفته است. پست مدرنیسم به دنبال زوال دین نیست. دین پست مدرن معنویت‌گرا است.

2. social movements 3. environmental movements 4. political apathy
5. protestant ethic

را فراهم ساخت. تا پیش از این تحولات تقریباً، تمام جوامع کشاورزی، از جمله اروپای مسیحی، تصویر نامطلوبی از تحرک اجتماعی^۱ را به نمایش می‌گذارند. در جوامع کشاورزی زمین - با میزان عرضه ثابت - عمده‌ترین منبع ثروت بود؛ بنابراین، تنها راه کسب مال تصاحب زمین دیگران احتمالاً از طریق کشتن صاحب زمین به شمار می‌رفت. چنین خشونت‌ی مطمئناً بقای حیات هر اجتماعی را به مخاطره می‌انداخت. البته وجود هنجارهایی که بر منزلت اجتماعی فرد تأکید می‌کرد جلوی چنین خشونت‌ی را گرفته و از طرفی جاه‌طلبی اقتصادی فرد را تقبیح می‌کرد. البته، تأکید همزمان جوامع سنتی بر وظایف نوع‌دوستانه و برابری تا حدودی فقرا را در جریان عدم تحرک اجتماعیشان یاری می‌کرد اما از طرفی حق انباشت اقتصادی^۲ را از آنان می‌گرفت. ظهور اخلاق پروتستانی، عمده‌ترین تحول فرهنگی در تاریخ غرب و زمینه‌ساز اصلی برای ظهور سرمایه‌داری و صنعتی‌شدن به شمار می‌رود. اخلاق پروتستانی به مثابه نظام ارزشی ماتریالیستی، نه تنها مانع از انباشت اقتصادی نبود بلکه مشوق آن نیز بود. در حقیقت جوامع غربی نخستین جوامعی هستند که با کاربست این نظام ارزشی ماتریالیستی، تجربه صنعتی‌شدن را از سر گذراندند. آنها از این طریق به سطوح بالایی از امنیت اقتصادی دست یافتند و دقیقاً به همین خاطر بود که گذار تدریجی خود از ارزشهای ماتریالیستی^۳ به پست ماتریالیستی را آغاز کردند. در این راستا آنچه که اولویت اصلی آنها را تشکیل می‌داد، کیفیت زندگی بود، نه رشد اقتصادی. این چیزی است که اخلاق پروتستانی را از ارزشهای پست ماتریالیستی متمایز می‌سازد. امروزه، با جهانی‌شدن توسعه فن‌آوری و تغییر فرهنگی، جنبه‌های عملی (کارکردی) اخلاق پروتستانی بتدریج در اروپا رنگ می‌بازد، لکن جنبه عملیاتی و کارکردی آن با قدرت تمام در آسیای شرقی فعال است.

دموکراسی پایدار و آسایش فردی

در هر جامعه‌ای به‌طور مشخص، ایستارها^۴ (شیوه‌های برخورد یا نگرش) و ارزشهای توده‌ها تأثیر زیادی بر بقا یا عدم بقای نهادهای دموکراتیک^۵ دارند. در طول چند سال گذشته،

1. social mobility

2. economic accumulation

3. materialist values

4. attitudes

5. democratic institutions

دموکراسی‌های نوپایی در کشورهایی نظیر کشورهای اروپای مرکزی، آسیای شرقی و کشورهای اتحاد شوروی سابق، اولین انتخابات آزاد خود را برگزار کردند. اما برگزیدن دموکراسی به‌طور رسمی به معنای نیل به دموکراسی پایدار^۱ در این کشورها نیست. بلافاصله پس از جنگ جهانی اول، تعدادی از نظامهای دموکراتیک نوپا در برخی کشورها استقرار یافتند، اما بسیاری از آنها تاب مقاومت در برابر فشارهای ناشی از دوران جنگ را نیاوردند. غم‌انگیزترین و مشؤم‌ترین مورد دموکراسی (از آن) آلمان بود که در آن هیتلر طی انتخاباتی آزاد به صدراعظمی رسید.

آلمان وایمار^۲ که از ابتدا محکوم به شکست بود، دیری نپایید که با تورم شدید دهه ۱۹۲۰ روبه‌روگشت و کنترل اوضاع داخلی کشور را از دست داد و سرانجام رکود بزرگ اقتصادی دهه ۱۹۳۰ منجر به فروپاشی این رژیم گردید. پس از جنگ جهانی دوم، رژیم آلمان غربی بتدریج مشروعیتی به دست آورد. این مشروعیت در درجه اول مرهون معجزه اقتصادی پس از جنگ بود. اگر جامعه‌ای از سطح قابل توجهی از آسایش فردی برخوردار باشد، شهروندان آن جامعه اساساً تمامی شیوه زندگی خود را درست می‌پندارند. اصولاً نهادهای سیاسی در این جوامع، مشروعیت^۳ خود را از اجتماع می‌گیرند.

در صورتی که افراد جامعه احساس کنند نهادهای دموکراتیک شرایط زندگی مطلوب و مناسبی برای آنها فراهم آورده‌اند، در این صورت نهادهای مزبور از پایگاه حمایتی نسبتاً مستحکم، فراگیر، و پایداری برخوردار خواهند بود. این گونه رژیم‌ها، سرمایه‌ای از حمایت مردمی برای خود ایجاد کرده‌اند که در شرایط ناگوار به یاری آنها خواهد شتافت. اگرچه مشروعیت برای هر حکومتی مفید و سودمند است اما نظامهای اقتدارگرا تنها به‌واسطه زور و اجبار تداوم پیدا می‌کنند؛ رژیم‌های دموکراتیک باید نزد شهروندان خود مشروعیت داشته باشند، در غیر این صورت مانند جمهوری وایمار قادر به ادامه حیات سیاسی خویش نخواهند بود.

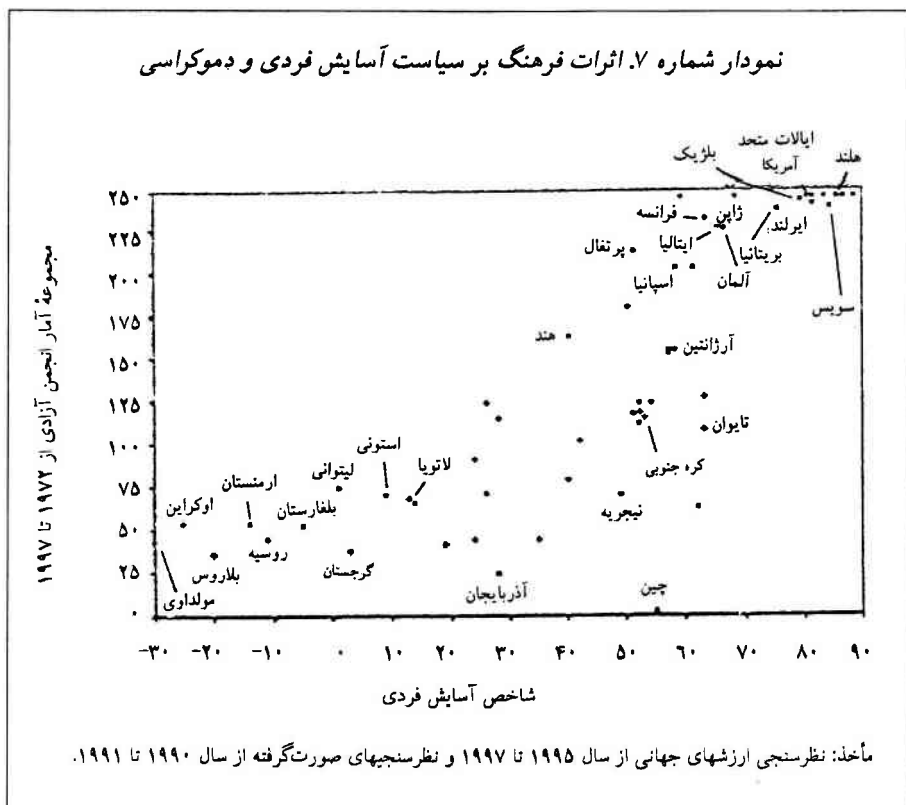
نمودار شماره ۷ میزان آسایش فردی را در بیش از چهل کشور دنیا نشان می‌دهد. نتایج حاصله مبتنی بر مجموعه پاسخهایی است که به سؤالات مربوط به میزان رضایتمندی افراد از زندگی و سعادت شخصی آنان داده شده است.

1. stable democracy

2. Weimar Germany

3. legitimacy

نمودار شماره ۷. اثرات فرهنگ بر سیاست آسایش فردی و دموکراسی



همانگونه که نمودار نشان می دهد، جوامعی که از حیث احساس آسایش فردی از سطح نسبتاً بالایی برخوردارند، به احتمال زیاد همان جوامع دارای نظامهای دموکراتیک پایدار هستند (در مقایسه با جوامع دارای سطح آسایش فردی پایین). تجزیه و تحلیل دقیق تر موضوع مؤید آن است که عامل آسایش فردی از نقش تعیین کننده ای در مشروعیت بخشی به نهادهای دموکراتیک برخوردار است. آسایش فردی شالوده حمایتی نسبتاً مستحکمی برای رژیم ها به وجود می آورد چرا که بسیار عمیق و ریشه دار است. برعکس، هنگامی که مردم از امور سیاسی احساس نارضایتی کنند دست به تغییر احزاب سیاسی حاکم می زنند. اگر مردم از زندگی خود رضایت نداشته باشند، ممکن است اساساً قالب کلی حکومت را برتانبند، یا حتی - همان طور که در اتحاد

جماهیر شوروی (سابق) و یوگسلاوی (سابق) رخ داد، ترکیب و ساختار ملی موجود را در هم بشکنند. البته نارضایتی توده مردم از نظام سیاسی حاکم بندرت به چنین سطحی از تأثیرگذاری می‌رسد.

معمولاً، اکثر مردم مایلند خود را "سعادتمند"، یا "تا اندازه‌ای سعادتمند" توصیف کنند و حتی عده زیادی از مردم، در مجموع بیشتر از زندگی خویش ابراز رضایت می‌کنند تا عدم رضایت. تحقیقاتی که در این رابطه توسط WVS در سال ۱۹۹۰ صورت گرفت، نشان داد که در میان کشورهای مختلف، کشورهای کمونیستی از پایین‌ترین سطوح آسایش فردی (شناخته شده ضمن تحقیق) برخوردارند. البته میزان آسایش فردی در برخی از این کشورها یکسان بود. یعنی عده زیادی از مردم این کشورها هم خود را سعادتمند^۱ می‌دانستند و هم غیر سعادتمند^۲ یا از طرفی هم از وضع کلی زندگی خود ابراز رضایت^۳ می‌کردند و هم ابراز نارضایتی^۴. چنین نتایجی البته هشداردهنده است. میزان آسایش فردی در این کشورها گاهی تا سطوحی بی‌سابقه تنزل پیدا کرده است. جای تعجب نیست که ظرف دو سال نظامهای سیاسی و اقتصادی در اروپای شرقی از هم فروپاشیده و اتحاد جماهیر شوروی نیز از ادامه حیات سیاسی باز ایستاد.

تحقیقات سال ۱۹۹۵ WVS نشان می‌دهد که سطح آسایش فردی در روسیه حتی از گذشته نیز پایین‌تر رفته است (یعنی به رقم بی‌سابقه ۱۲- رسیده، و این بدین معنا است که اکثریت مردم روسیه سعادتمند نبوده و در مجموع از زندگی خود رضایت نداشتند). در انتخابات ریاست جمهوری روسیه در سال ۱۹۹۶، سه رقیب اصلی شرکت داشتند: بوریس یتسین، کاندیدای سرشناس اصلاح‌طلبان، کاندیدای تندرو حزب کمونیست و یک کاندیدای ملی‌گرای بیگانه ستیز که تأسیس مجدد امپراطوری سابق را وعده می‌داد. در این میان به نظر می‌رسید که بیش از همه یتسین بازنده صحنه انتخابات باشد اما این گونه نشد و یتسین در پایان پیروزی را از آن خود ساخت. البته وی در این راه به شیوه‌هایی نه چندان دموکراتیک نیز توسل جست، اما در عوض، با این کار از شیوه‌های بالقوه بدتر ممانعت به عمل آورد. آخرین اطلاعات ما حاکی از آن

1. happy

2. unhappy

3. satisfied

4. dissatisfied

است که دموکراسی جای خود را بتدریج در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی باز کرده است، لکن، هنوز وضعیت در روسیه و بسیاری از کشورهای جانشین اتحاد جماهیر شوروی سابق روشن نیست.

یکی از تفسیرهایی که می‌توان درباره این داده‌ها ارائه داد این است که نهادهای دموکراتیک پیش‌زمینه‌های فرهنگی لازم برای تحقق ارزشهای خود-ابراز (پست مدرنیستی) را فراهم می‌سازند. به عبارت دیگر دموکراسی در وهله اول سعادت و سلامت افراد را تأمین کرده و آنها را از مدارا و احساس اعتماد نسبت به دیگران برخوردار^۱ می‌سازد و سپس ارزشهای پست ماتریالیستی (پست-مدرنیستی) را - حداقل در مورد نسل جوانتر - به ذهن آنها القا می‌کند.

خیلی مایلیم این تفسیر را بپذیریم زیرا استدلال فوق‌العاده محکمی در زمینه مشروعیت برای نظام دموکراسی به دست می‌دهد، و متضمن آن است که ما برای بیشتر مشکلات و مسایل دنیا راه‌حلی فوری در اختیار داریم که توصیه می‌کند اگر می‌خواهی از این پس سعادت‌مند باشی، نهادهای دموکراتیک را انتخاب کن. اما متأسفانه تجربه شهروندان اتحاد شوروی سابق مؤید این تفسیر نیست. از سال ۱۹۹۱ که نظام دموکراسی در اتحاد جماهیر شوروی سابق استقرار یافته است، مردم این کشورها نه تنها سالمتر، سعادت‌مندتر، دارای اعتماد بیشتر نسبت به دیگران، روادارتر (و به تبع اینها پست ماتریالیست‌تر) نشده‌اند، بلکه دقیقاً در خلاف این جهت حرکت کرده‌اند.

تفسیر دیگری که می‌توان از داده‌ها ارائه داد این است که فرآیندهای مدرنیزاسیون و پست مدرنیزاسیون شرایط فرهنگی و اجتماعی لازم برای شکوفایی و پایداری هر چه بیشتر نهادهای دموکراتیک را فراهم می‌سازد. این تفسیر ما را در تبیین این موضوع یاری می‌کند که چرا دموکراسی اکثریت تنها در مقطع کنونی تاریخ شکل گرفته و چرا، حتی در این دوران، احتمال شکل‌گیری آن در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته (از لحاظ اقتصادی)، به‌ویژه کشورهایی که ارزشهای پست‌مدرن به میزان قابل ملاحظه‌ای در آنها رواج یافته، زیادت‌تر است. این تفسیر دو مفهوم ضمنی متفاوت را در خود جای داده که اولی ناامیدکننده و دومی امیدوارکننده است. نخست این که دموکراسی چیزی نیست که بتوان به راحتی و با اتخاذ صرف قوانین درست

(متناسب)^۱ بدان دست پیدا کرد. دموکراسی به احتمال زیاد تحت شرایط فرهنگی و اجتماعی خاص شکوفا می‌شود - و امروزه چنین شرایطی هنوز در کشورهای روسیه، بلاروس، اوکراین، ارمنستان و مولداوی فراگیر نشده است.

دوم این که روند کلی و درازمدت حاکم بر چند قرن گذشته، حرکت به سمت توسعه اقتصادی بوده است. فرآیند توسعه اقتصادی طی چند دهه گذشته به سرعت در دنیا گسترش یافته است. توسعه اقتصادی شرایط فرهنگی و اجتماعی لازم برای شکل‌گیری و تداوم دموکراسی را فراهم می‌سازد. برخلاف بسیاری از کشورهای اتحاد شوروی سابق که مدعای کنونی ما را تأیید نمی‌کنند، شواهد مذکور نمودار شماره ۷ نشان می‌دهد که سایر کشورها خود را بیشتر از حد معمولاً مورد انتظار به مرز دموکراسی نزدیکتر ساخته‌اند. به عنوان مثال مکزیک اکنون در آستانه گذار به سمت دموکراسی قرار دارد. جایگاه این کشور روی محور ارزشهای پست مدرن را می‌توان تا حدودی با موقعیت کشورهای آرژانتین، اسپانیا و ایتالیا مقایسه کرد. شگفت‌انگیز اینکه چینی‌ها از لحاظ ارزشهای مرتبط با دموکراسی رقم بالایی را در نمودار نشان می‌دهند^۲. اکنون نخبگان کمونیست حاکم بر چین خود را شدیداً ملتزم به حمایت از حکومت تک حزبی می‌دانند، و تا زمانی که کنترل ارتش را در دست داشته باشند، احتمالاً قدرت را نیز در قبضه خود خواهند داشت. با وجود این آمادگی و رغبتی که مردم چین برای تحقق دموکراسی در این کشور از خود نشان می‌دهند، احتمالاً مابه شگفتی بسیاری از ناظران خواهد بود. همان‌طور که دیدیم توسعه اقتصادی موجبات گسترش ارزشهای پست ماتریالیستی را فراهم می‌آورد؛ ارزشهای پست ماتریالیستی، آزادی بیان و مشارکت سیاسی را در صدر اولویتهای خود قرار می‌دهند، و گسترش ارزشهای پست ماتریالیستی با فراهم آمدن سطوح نسبتاً بالای آسایش فردی پیوند خورده است. توسعه اقتصادی در درازمدت تحولات فرهنگی را به ارمغان می‌آورد که در نهایت موجب تحقق دموکراسی خواهد شد. این تحولات خودبخشی از یک فرآیند کلی‌تر، مرتبط با ظهور ارزشهای پست مدرن است.

1. right laws

۲. چین از لحاظ میزان آسایش فردی (که ارزشی مرتبط با دموکراسی است) رقم بالایی را (حدوداً ۵۵) در نمودار نشان می‌دهد.